مهدی خانعلی‌زاده، پژوهشگر تاریخ سیاسی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

آمریکایی‌ها در روش حفظ پهلوی اختلاف‌نظر داشتند نه اصل آن

نرگس چهرقانی
خبرنگار گروه سیاست

تعداد کمی از تحولات سیاسی در جهان وجود داشته‌اند که «غیرقابل پیش‌بینی» بوده باشند. برای آمریکا که در جهت دادن بسیاری از تحولات سیاسی در جهان نقش داشته است، غیرقابل پیش‌بینی بودن برخی از تحولات، تلخ‌ترین رویداد در تاریخ سیاست خارجی‌اش محسوب می‌شود. جنس انقلاب اسلامی ایران نیز از این دسته از تحولات است؛ تحولاتی که آمریکا نتوانست آن را پیش‌بینی کند و علاوه‌بر از دست دادن شریک راهبردی خود در منطقه، با حکومت جدیدی مواجه شد که منافع او را در جهان به خطر می‌انداخت. سخنرانی جیمی کارتر، رئیس‌جمهور سابق آمریکا یک سال قبل از انقلاب اسلامی در ایران تاییدی بر پیش‌بینی‌ناپذیر بودن انقلاب ایران است. او که طبق عادت غیرمعمول برای کریسمس به کاخ نیاوران آمده بود، طی سخنرانی‌ای از ایران به‌عنوان «جزیره ثبات» یاد می‌کند. اما در کمتر از یک سال، ایران تحولاتی را به خود می‌بیند که نشان می‌دهد پیشگویی کارتر کاملا غلط بوده است. با این حال پس از انقلاب اسلامی ایران ادعاهایی مطرح می‌شد که حتی تعجب محققان سیاسی آمریکا را در بر داشت. یکی از این ادعاها عدم حمایت کارتر از نظام پهلوی بود. به عبارتی مدعی هستند که کارتر با عدم حمایت از نظام پهلوی، به عبارتی به انقلاب ایران کمک کرده است. در این خصوص اخیرا مهدی خانعلی‌زاده، پژوهشگر تاریخ سیاسی اسنادی از دوران ریاست‌جمهوری کارتر و رابطه کارتر با محمدرضا پهلوی را در کتابی منتشر کرده است. خانعلی‌زاده نویسنده کتاب «کریسمس در نیاوران» ادعاها درباره عدم حمایت کارتر از نظام شاه را رد می‌کند و حتی ثابت می‌کند که کارتر حتی بعد از سقوط شاه نیز به دنبال راهی برای به قدرت رساندن شاه در ایران بوده است. پیرامون این کتاب و شهرتی که مطرح شده با مهدی خانعلی‌زاده به گفت‌وگو پرداختیم که در ادامه مشروح آن را می‌خوانید.

بسیاری از نویسندگان یا محققان آمریکایی امثال جارلز کوزمن، جان دی استیمل و... معتقد هستند که انقلاب اسلامی ایران برای آمریکا قابل پیش‌بینی نبوده است. با این وجود آمریکایی‌ها چه زمانی متوجه شدند که واقعا در ایران انقلابی درحال شکل‌گیری و وقوع است؟

علت اینکه آمریکایی‌ها انقلاب در ایران را پیش‌بینی نکردند و به صورت خیلی ناگهانی با سیل انقلاب اسلامی مواجه شدند، این بود که گزارش‌های غیردقیقی از وضعیت ایران به آنها داده می‌شد. یعنی آمریکایی‌ها تلاش می‌کردند، آن چیزی را که دوست دارند بشنوند یا نقل بکنند، نه آن چیزی که در واقعیت اتفاق می‌افتد. در کتاب‌های بسیاری به‌طور مفصل درباره اسناد این موارد که گفتم صحبت شده است. در کتاب «کریسمس در نیاوران» هم به‌طور مفصل بحث شده که علت گزارش‌هایی که ساواک یا نهادهای امنیتی می‌دادند چه بوده و درنهایت از همه این گزارش‌ها نتیجه‌گیری شده که اتفاقی در ایران درحال وقوع است و اگر مخالفتی وجود دارد، محدود است و بین طیف‌های شاخص نیست و همانند اعتراضات عادی است که در دیگر کشورها رخ می‌دهد. چرا این طور می‌گفتند؟ آن دورانی که منتهی می‌شود به انقلاب اسلامی (۱۹۷۹)، اوج انقلاب‌های آزادی‌خواهانه در دنیاست. یعنی اگر شما تاریخ قرن بیستم را مرور کنید، قرن مبارزه برای آزادی است؛ قرنی که همه کشورها دارند در مبارزه با استعمار جدید می‌شوند مانند پاکستان، هند و آفریقا که به‌شدت از استعمار فرانسه دور می‌شوند. همه این اتفاقات دارد می‌افتد. اما گزارشی که به آمریکا می‌دادند این بوده که جنس انقلاب ایران از جنس آن انقلاب‌های آزادی‌خواهانه نیست. این گزارش‌ها را از دو وجه می‌توان بررسی کرد. وجه اول اینکه می‌گفتند شاه، محمدرضا پهلوی قابل مقایسه با دیگر شاه‌ها نیست چون ایرانیان را از یک زندگی قدیمی، کهنه و سنتی جدا کرده و مدرن‌سازی انجام داده است و مردم از این تغییر راضی‌اند. وجه دوم اینکه منافع آمریکایی‌ها تامین می‌شده است. خروجی این گزارش‌ها است که نهایتا باعث می‌شود برای اولین بار در تاریخ آمریکا رئیس‌جمهور آمریکا، جیمی کارتر به همراه همسرش برای سال نوی میلادی به کمپ دیوید، کمپ خانوادگی رئیس‌جمهور آمریکا نروند و شاه سال نو، یعنی شب اول ژانویه به تهران (کاخ نیاوران) می‌آیند و در کنار شاه ایران جشن می‌گیرند. این اتفاق در سال ۱۹۷۷ یعنی یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برگزار می‌شود، یعنی کریسمس سال ۱۹۷۸. نکته جالب توجه در این جشن، سخنرانی عجیب رئیس‌جمهور آمریکاست. کارتر با تعریف از عملکرد محمدرضا پهلوی، می‌گوید: «ایران به دلیل رهبری عالی شاه، جزیره ثبات در منطقه است.» کارتر حتی در ادامه این سخنرانی عجیب خودش، تاکید می‌کند که مردم ایران عاشق شاه هستند و به دلیل عدالت بی‌نظیر شاه تحول عظیمی در ایران رخ داده است. این سخنرانی عجیب نهایتا به‌عنوان یکی از ۱۰ پیشگویی بزرگ شکست‌خورده تاریخ معاصر جهان محسوب می‌شود و دیدگاه آن‌ها این را القا می‌کرد که شاه که اوضاعش خوب است و دارد جامعه را مدرن می‌کند، یک‌سری مخالف‌هایی را هم علما یا روحانیونی ایران می‌دهند که اهمیتی ندارد و ضریبی بین مردم ندارند و بعد از مشروطه جایگاه علما در بین مردم از بین رفته است و خروجی هم همه این موارد می‌شود همین اتفاقی که نهایتا در شهریور سال ۵۷ دولت آمریکا ناگهان به خودش می‌آید و می‌بیند با سیل انقلابی روبه‌رو است که همچنان در داخل آمریکا برای وقوع آن اختلاف‌نظر است. در این اختلاف‌نظرها دو نفر خیلی تاثیرگذار بودند؛ یکی سایرس ونس، وزیر خارجه آمریکا و دیگری زبگنیف برژینسکی، مشاور امنیت ملی آمریکا در آن زمان. این دو نفر همچنان اختلاف‌نظر داشتند که آیا می‌شود با اصلاح یا رفرم شاه را نجات داد، یا حتی باید شاه را با سرکوب نجات داد یا خیر. اختلاف‌نظرهای دیگری نیز وجود داشت که یک‌سری‌ها می‌گفتند باید از شاه حمایت بکنیم، چون انقلاب جنگ سردی هنوز جاری است و اگر مخالفتی وجود دارد، به اینکه رهبری کارتر این بوده که گفته من می‌خواهم مطابق حقوق بشر برخورد کنم و آن رهبرهای هنری کسینجر را کنار بگذارم، جمیع اینها ما را به نتیجه و جواب سوال شما می‌رساند. دولت آمریکا برآورد متقن و مستدلی از وضعیت ایران نداشته و درنهایت در داخل ایران هم رهبران انقلابیون اقدامات خود را به صورت راهبردی و تاکتیکی انجام می‌دادند که توانستند در بازه زمانی کوتاهی آن انرژی انباشته را به جریان انقلاب تبدیل بکنند و نهایتا خروجی‌اش می‌شود ۲۲ بهمن ۵۷ و این را هم خدمت‌تان بگویم، حتی دولت آمریکا تا حدود دهه فجر، تا ۲۰ یا ۲۲ بهمن منتظر بود انقلابی بیفتد تا این جریان انقلاب را کنترل کند. در همین راستا تمام صحبت‌ها و شیطانی که امروزه مطرح می‌شود و می‌گویند دولت آمریکا با امام خمینی(ره) از طریق خیلی از نیروهای انقلاب یا کسانی که با امام از پاریس آمدند مانند بنی‌صدر، قطب‌زاده و... ارتباط گرفته بودند، اسنادش در زمان تسخیر لانه جاسوسی منتشر شده و این اسناد نشان می‌دهد که همه این شبهات در مسیری به وقوع انقلاب بود که به‌تدریج این انقلاب را کنترل بکنند و به اصلاح تقلیلش بدهند. حتی معتقد بودند اگر این اصلاح منجر به تغییر نظام بشود، باید آن نظام بعدی منافع آمریکا را تامین بکند، این آن کابوسی است که آن زمان می‌شود گفت. حالا ریخته‌هایش چه بوده و نقش رئیس‌جمهور آمریکا چه بوده، قابل بحث است. همین الان کارتر را به‌عنوان ضعیف‌ترین رئیس‌جمهور تاریخ آمریکا نام می‌برند. یعنی الان بخواهند جواب بدهند، رئیس‌جمهور فعلی آمریکا را با کسی در آمریکا مقایسه بکنند، با کارتر مقایسه می‌کنند. مثلا می‌گویند بایدن حتی از کارتر هم ضعیف‌تر است یا دیگر از کارتر که ضعیف‌تر نیست. یعنی تزل ضعف در رسیدن‌جمهوری آمریکا، کارتر است که یکی از عوامل اصلی به ضعف شناختن دوره ریاست‌جمهوری کارتر، وقوع انقلاب اسلامی است.

به کارتر اشاره کردید. در تکمیل صحبت‌هایتان می‌شود به قبل از حضور کارتر در ایران یعنی زمانی که کارتر می‌خواست رئیس‌جمهور بشود، بپردازیم. در این مساله می‌شود گفت که کارتر مجبور بوده با شعار حقوق بشر کاندید شود، چون افکار عمومی آمریکا از یک طرف به خاطر جنگ ویتنام و دخالتی که آمریکا کرده بود فشار می‌آوردند و از طرف دیگر تنها راهی که کارتر می‌توانسته به آن برای انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا رای بیاورد، شعار حقوق بشر بوده است. در همین راستا عده‌ای گمان می‌کنند شعار حقوق بشری کارتر یکی از علل انقلاب ایران بوده، درصورتی که شما در پاسخ سوال اول به بخشی از این شبهه و رابطه خوبی که کارتر با محمدرضا پهلوی داشته، اشاره کردید. گورزمن هم معتقد است که شعار حقوق بشری کارتر، منجر به انقلاب اسلامی در ایران نشده؛ اما اینها همزمان اتفاق افتاده است. این همزمان بودن انقلاب ایران و شعار حقوق بشری کارتر را شما چطور تفسیر می‌کنید؟

این موارد که گفتید توصیف دقیقی است که اصلا امکانا به سیاست حقوق بشری نه به معنای یک راهبرد واقعی در حوزه سیاست خارجی برای تامین منافع ملی آمریکا، بلکه یک شعار سیاسی برای رای‌آوری بوده است. جامعه آمریکا خسته از دوران جنگ خفتی، خسته از دوران فشار جنگ سرد، سیاست‌های تند جنرال کسینجر، ویتنام، کودتا و درگیری آمریکای لاتین همه اینها افکار عمومی را ناراضی کرده بود. تنها راهی‌ای که می‌توانست افکار عمومی آمریکا را قانع بکند و در داخل آمریکا قدرت را از جمهوری‌خواهان -که آن موقع قدرت هم داشتند و سال‌ها رای آورده بودند- بگیرد و به دموکرات‌ها منتقل کند، شعار حقوق بشر بود. یعنی اسناد تاریخی این را به ما می‌گوید که مسئله حقوق بشر حتی برای تامین منافع ملی آمریکا در خارج از کشورهم نبوده و تنها یک شعار سیاسی بوده است چون الان حقوق بشر به یک هنجار(norm) بین‌المللی تبدیل شده و در حال حاضر آمریکا با استفاده از حربه منافع ملی خودش، آن را در کشورهای دیگر گبگاهی تامین می‌کند. در زمان کارتر حتی همین هم نبوده، صرفا یک شعار داخلی بوده برای اینکه بتوانند سیاست تبلیغی خودشان را پیش ببرند و رای بیاورند، که رای هم آوردند و نکته همین است که سیاست حقوق بشری کارتر نه تنها اجرایی نبوده حتی اعلام آن، فقط در کشورهای دیگری که شاید به شوروی نفوذ داشتند یا خطری منافع آمریکا را تهدید نمی‌کرده صورت می‌گرفته است. در قضیه ایران، اصلا حتی اعلامی هم نبوده یعنی ما هیچ وقت نه‌دیدیم که کارتر از ساتقاد حقوق بشری کرده باشد یا به دلیل رویکرد غلط حقوق بشری محمدرضا پهلوی، به او تسلیحات نفروخته باشد. اما این نکته شما اینجا می‌شنیدند و درست از آب درمی‌آید که چون سیاست اعلامی دولت کارتر، حقوق بشر بوده و آن موقع در ایران پهلوی دوم بر سر کار بوده -که ایران پهلوی دوم یکی از سیاه چاله‌های حقوق بشر بوده و ایرانیان عظیمی داشته در آن اتفاق می‌افتاده است- نوراهکن سیاه‌های مختلف برای ایران تمرکز بیشتری کردند و شعارها را به ایران خیلی جلب می‌کردند که آقای کارتر یا آمریکا شما مگر نمی‌گویید رویکردتان حقوق بشری است؟ ایران متحد اصلی‌ات، زائدارم منطقه‌ات، اوضاعش در حقوق بشر به هم ریخته است، تو چرا هیچ کاری نمی‌کنی؟ اما با این حال عدو شد سبب خیر، یعنی زمینه‌سازی کرد برای اینکه توجه رسانه‌های بین‌المللی به سمت ایران جلب بشود. بعد می‌آیند الان این را تبدیل به شبهه می‌کنند که سیاست حقوق بشری کارتر به شاه فشار آورد، زمینه را برای آزادی مخالفان فراهم کرد و نهایتا به انقلاب اسلامی منجر شد. این دو نباید به هم خلط بشود. در کتاب «کریسمس در نیاوران» تمام اسنادش هست. نگاه کارتر از ابتدای ریاست‌جمهوری اش به شاه مثبت بوده، نه به شخص شاه بلکه به تامین منافع ملی آمریکا از جانب شاه مثبت بوده است. کارتر تمام تلاشش را برای ثبات حکومت پهلوی کرده است. همچنین کارتر با کراهت، با ابقالتی که اتفاق افتاد همراهی کرد. کارتر تمام تلاشش را کرد تا کودتایی حین انقلاب وقتی از انقلاب و حتی بعد از انقلاب شکل دهد. حتی ما شاهد این هستیم تحت آن مشاوره‌هایی که برژینسکی به کارتر می‌داده است، ابتدا شاه را می‌پذیرد و نهایتا به خاطر اینکه وجهه بین‌المللی و فشارهای رسانه‌ای بین‌المللی نسبت به سیاست حقوق بشری دولت آمریکا نقشی در تحقق انقلاب اسلامی نداشته، بلکه فشارهای رسانه‌ای بین‌المللی که برگرفته از همان شعار و رویکرد به ظاهر حقوق بشری بود، زمینه‌ساز این شد که حالا یک جرقه بیفتد روی این جنایاتی که ساواک داشت انجام می‌داد. شاید بین سال‌های ۵۱ تا ۵۳، اوج اقتدار شاه بود. چرا اوج اقتدار شاه است؟ اولا، به خاطر پول نفت. نفت قیمتش افزایش پیدا کرده بود و شاه پولپاشی و خرج می‌کرد. دوم، ساواک آنقدر جنایت و سرکوب کرده بود که اصلا کسی جرات نمی‌کرد اعتراض کند. یعنی آن اقتداری که وجود داشت به خاطر سرکوب بوده است. وقتی چراغ رسانه‌ها روی جنایت‌های آنها می‌افتد، می‌گویند که آقا این اقتدار چیست؟ نگاهش می‌کنند شما در نظر بگیرید ساختار آمریکا کنگره‌محور است، توماس رودیسون، رئیس‌جمهور آمریکا بعد از پایان جنگ جهانی اول یک ۱۲ ماده‌ای ارائه کرد، یکی از موادش تشکیل جامعه ملل بود (پدر سازمان ملل فعلی) که در این جامعه ملل بود حق‌وفصل و صلح انجام شود. کشورهای بسیاری از این سیاست استقبال کردند و درنهایت این جامعه تشکیل شد. اما آمریکا عضو این جامعه ملل نشد، چرا؟ چون کنگره تصویب نکرد. اساسا آمریکا به‌شدت کشور کنگره‌محوری است، به‌طوری که دولت‌ها سعی می‌کنند هیچ‌وقت با کنگره مقابله نکنند، برای اینکه قدرتش زیاد است. مگر اینکه چیز ارزشمندی باشد. مانند ماجرای ایران‌ماکر که در ساختمان آمریکا جنجالی شد، آخرش هم نتوانست تصویبش کند. ببینید چقدر برای کارتر فروش تسلیحات بسیار پیشرفته به شاه مهم بوده است. کنگره آمریکا می‌گفت ما به فروش تسلیحات نیاز نداریم اصلا. یعنی این فعالیت‌هایی که می‌خواهی در منطقه انجام بدهی، همان تاثیراتی که داری کفایت می‌کند، نیاز به آواکس جاسوسی و اینها نداریم اینجا. بازهم می‌آیند سراغ کمدور و دولت کارتر حاضر شد برود با کنگره سرشاخ بشود که بتواند به شاه تسلیحات بفروشد. ببینید چقدر جایگاه شاه مهم بوده است.

زمانی که کارتر با شعار حقوق بشر کاندیدای ریاست‌جمهوری آمریکا شد، برخی مدعی هستند شاه به خاطر همین شعار حقوق بشر رابطه خوبی با کارتر نداشت و بعد از اینکه شاه سقوط را از این فرار کرد، انقلاب ایران به او کمک کارتر می‌انداز. این گفته شاه علتش چیست؟ شاه بهتر از هرکسی می‌دانست که کارتر حامی سرسخت او بوده و کوچک‌ترین کمکی به انقلاب ایران نکرده است. پس چرا چنین ادعایی می‌کند؟

در پاسخ به قسمت اول سوال‌تان باید بگویم کلا شاه رابطه‌اش با جمهوری‌خواهان در آمریکا بهتر بوده، تامین منافع سناه‌های انتخاباتی‌شان را هم خیلی انجام می‌داده است. یکی از دلایلی هم که الان می‌گویند کارتر با شاه مشکل داشته، همین است. در جریان انتخابات آمریکا، شاه به جای کارتر از سناد جرالد فورد- جرالد فورد بعد از ماجرای نیکسون نامزد شد و چهره خوبی هم نداشت- حمایت کرد. در ساختار آمریکا این گونه است که شما نمی‌توانید کمک خارجی داشته باشید، مگر اینکه آنها به‌عنوان لابی ثبت بشوند که بنیاد پهلوی عضو آنجا بوده و از آن طرق رسما دولت پهلوی یک جای حامیان مالی ستاد جرالد فورد بوده است. با این حال وقتی کارتر بر سر کار می‌آید، شاه اولین سفرش را که به آمریکا می‌رود، از حمایت کارتر از نظام پهلوی مطمئن می‌شود، چرا؟ برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر- از لحاظ رویکردی کاملا جسم دوم هنری کسینجر بوده- یک صحبت خیلی معروفی دارد، آن هم این است که ما باید بتوانیم حکومت پهلوی را به‌عنوان زائدارم منطقه در آنجا حفظ کنیم و نگه داریم تا نفوذ خودمان را در منطقه داشته باشیم. و بر همین

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

مبنا بعد از اینکه دولت کارتر روی کار آمد به‌شدت از شاه حمایت کرد، مصداقش همان فروش اسلحه که شما گفتید. من عرض کردم خدمت‌تان، بی‌سابقه است و نه کم‌سابقه، رئیس‌جمهور آمریکا به اتفاق همسرش، اصلا امکان نداشته شب کریسمس را حتی در متحدترین کشور خودشان بگذرانند؛ نه قبلش چنین اتفاقی افتاده و نه بعدش تکرار شده است، برای اولین و آخرین‌بار در تاریخ. آنقدر به شاه ایران ارادت دارد، آنقدر ارتباط با ایران اهمیت دارد که با همسرش می‌آید و حتی خودش سفر کاری نمی‌آید، می‌آید شب کریسمس را خانوادگی با محمدرضا پهلوی در کاخ نیاوران می‌گذراند و آن سخنرانی عجیب و غریب و تمجید از شاه را انجام می‌دهد.

این مواردی که ما داریم صحبت می‌کنیم یک قسمتی از شبهات درباره انقلاب اسلامی ایران است. الان دارند خیلی شبهه‌افکنی می‌کنند که دموکرات‌ها کوتاه آمدند، مثلا یک فیلمی از ریگان منتشر می‌کنند که انگار ریگان باعث شده انقلاب ایران اتفاق بیفتد. این انتقادهای درون‌سیستمی به مبارزات انتخاباتی در آمریکاست که مثلا الان دولت بایدن به دولت ترامپ می‌گوید تو باعث شدی ایران به سمت ۶۰ درصد غنی‌سازی برود، ترامپ هم می‌گوید شما به ایران اجازه دادید به راحتی در سوریه غضب داشته باشد. این دعواهای سیاسی داخلی بوده که حالا عین این را درباره یکی دیگر از آن چهره‌ها می‌گویند. والری ژیسکار دستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه که در اجلاس گوادلوپ حضور داشت- همین یکی، دو سال پیش در کرونا مرد- به او هم انتقاد می‌کردند که تو باعث انقلاب اسلامی در ایران شدی.

در پاسخ به قسمت دوم سوال‌تان همان‌طور که اشاره کردم، توهم شاه بود. شاه بعد از اینکه استواری جایگاهش از دست رفت، به هیچ‌چیز شک داشت و مظنون بود. مساله بعدی این است که شاه به دلیل خدمات عجیب و غریبی که به آمریکا داده بود، انتظار داشت آمریکا در انقلاب ایران دخالت نظامی کند، یعنی انقلاب ایران با مداخله نظامی و سرکوب نظامی آمریکا همراه شود که چنین اتفاقی نیفتاد و این را شاه به دل گرفت. ضمن اینکه آن فشارهایی که به کارتر برای عدم‌پذیرش شاه آمد، زمینه را فراهم کرد که این کینه و گلایه‌ای که از آمریکا داشته در بعد از سقوط شاه نیز به دنبال راهی برای به قدرت رساندن شاه در ایران بوده است. پیرامون این کتاب و شبهاتی که مطرح شده با مهدی خانعلی‌زاده به گفت‌وگو پرداختیم که در ادامه مشروح آن را می‌خوانید.

به کارتر اشاره کردید. در تکمیل صحبت‌هایتان می‌شود به قبل از حضور کارتر در ایران یعنی زمانی که کارتر می‌خواست رئیس‌جمهور بشود، بپردازیم. در این مساله می‌شود گفت که کارتر مجبور بوده با شعار حقوق بشر کاندید شود، چون افکار عمومی آمریکا از یک طرف به خاطر جنگ ویتنام و دخالتی که آمریکا کرده بود فشار می‌آوردند و از طرف دیگر تنها راهی که کارتر می‌توانسته به آن برای انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا رای بیاورد، شعار حقوق بشر بوده است. در همین راستا عده‌ای گمان می‌کنند شعار حقوق بشری کارتر یکی از علل انقلاب ایران بوده، درصورتی که شما در پاسخ سوال اول به بخشی از این شبهه و رابطه خوبی که کارتر با محمدرضا پهلوی داشته، اشاره کردید. گورزمن هم معتقد است که شعار حقوق بشری کارتر، منجر به انقلاب اسلامی در ایران نشده؛ اما اینها همزمان اتفاق افتاده است. این همزمان بودن انقلاب ایران و شعار حقوق بشری کارتر را شما چطور تفسیر می‌کنید؟

این مواردی که گفتید توصیف دقیقی است که اصلا امکانا به سیاست حقوق بشری نه به معنای یک راهبرد واقعی در حوزه سیاست خارجی برای تامین منافع ملی آمریکا، بلکه یک شعار سیاسی برای رای‌آوری بوده است. جامعه آمریکا خسته از دوران جنگ خفتی، خسته از دوران فشار جنگ سرد، سیاست‌های تند جنرال کسینجر، ویتنام، کودتا و درگیری آمریکای لاتین همه اینها افکار عمومی را ناراضی کرده بود. تنها راهی‌ای که می‌توانست افکار عمومی آمریکا را قانع بکند و در داخل آمریکا قدرت را از جمهوری‌خواهان -که آن موقع قدرت هم داشتند و سال‌ها رای آورده بودند- بگیرد و به دموکرات‌ها منتقل کند، شعار حقوق بشر بود. یعنی اسناد تاریخی این را به ما می‌گوید که مسئله حقوق بشر حتی برای تامین منافع ملی آمریکا در خارج از کشورهم نبوده و تنها یک شعار سیاسی بوده است چون الان حقوق بشر به یک هنجار(norm) بین‌المللی تبدیل شده و در حال حاضر آمریکا با استفاده از حربه منافع ملی خودش، آن را در کشورهای دیگر گبگاهی تامین می‌کند. در زمان کارتر حتی همین هم نبوده، صرفا یک شعار داخلی بوده برای اینکه بتوانند سیاست تبلیغی خودشان را پیش ببرند و رای بیاورند، که رای هم آوردند و نکته همین است که سیاست حقوق بشری کارتر نه تنها اجرایی نبوده حتی اعلام آن، فقط در کشورهای دیگری که شاید به شوروی نفوذداشتند یا خطری منافع آمریکا را تهدید نمی‌کرده صورت می‌گرفته است. در قضیه ایران، اصلا حتی اعلامی هم نبوده یعنی ما هیچ وقت نه‌دیدیم که کارتر از شاه انتقاد حقوق بشری کرده باشد یا به دلیل رویکرد غلط حقوق بشری محمدرضا پهلوی، به او تسلیحات نفروخته باشد. اما این نکته شما اینجا می‌شنیدند و درست از آب درمی‌آید که چون سیاست اعلامی دولت کارتر، حقوق بشر بوده و آن موقع در ایران پهلوی دوم بر سر کار بوده -که ایران پهلوی دوم یکی از سیاه چاله‌های حقوق بشر بوده و ایرانیان عظیمی داشته در آن اتفاق می‌افتاده است- نوراهکن سیاه‌های مختلف برای ایران تمرکز بیشتری کردند و شعارها را به ایران خیلی جلب می‌کردند که آقای کارتر یا آمریکا شما مگر نمی‌گویید رویکردتان حقوق بشری است؟ ایران متحد اصلی‌ات، زائدارم منطقه‌ات، اوضاعش در حقوق بشر به هم ریخته است، تو چرا هیچ کاری نمی‌کنی؟ اما با این حال عدو شد سبب خیر، یعنی زمینه‌سازی کرد برای اینکه توجه رسانه‌های بین‌المللی به سمت ایران جلب بشود. بعد می‌آیند الان این را تبدیل به شبهه می‌کنند که سیاست حقوق بشری کارتر به شاه فشار آورد، زمینه را برای آزادی مخالفان فراهم کرد و نهایتا به انقلاب اسلامی منجر شد. این دو نباید به هم خلط بشود. در کتاب «کریسمس در نیاوران» تمام اسنادش هست. نگاه کارتر از ابتدای ریاست‌جمهوری اش به شاه مثبت بوده، نه به شخص شاه بلکه به تامین منافع ملی آمریکا از جانب شاه مثبت بوده است. کارتر تمام تلاشش را برای ثبات حکومت پهلوی کرده است. همچنین کارتر با کراهت، با ابقالتی که اتفاق افتاد همراهی کرد. کارتر تمام تلاشش را کرد تا کودتایی حین انقلاب وقتی از انقلاب و حتی بعد از انقلاب شکل دهد. حتی ما شاهد این هستیم تحت آن مشاوره‌هایی که برژینسکی به کارتر می‌داده است، ابتدا شاه را می‌پذیرد و نهایتا به خاطر اینکه وجهه بین‌المللی و فشارهای رسانه‌ای بین‌المللی نسبت به سیاست حقوق بشری دولت آمریکا نقشی در تحقق انقلاب اسلامی نداشته، بلکه فشارهای رسانه‌ای بین‌المللی که برگرفته از همان شعار و رویکرد به ظاهر حقوق بشری بود، زمینه‌ساز این شد که حالا یک جرقه بیفتد روی این جنایاتی که ساواک داشت انجام می‌داد. شاید بین سال‌های ۵۱ تا ۵۳، اوج اقتدار شاه بود. چرا اوج اقتدار شاه است؟ اولا، به خاطر پول نفت. نفت قیمتش افزایش پیدا کرده بود و شاه پولپاشی و خرج می‌کرد. دوم، ساواک آنقدر جنایت و سرکوب کرده بود که اصلا کسی جرات نمی‌کرد اعتراض کند. یعنی آن اقتداری که وجود داشت به خاطر سرکوب بوده است. وقتی چراغ رسانه‌ها روی جنایت‌های آنها می‌افتد، می‌گویند که آقا این اقتدار چیست؟ نگاهش می‌کنند

کارتر خیلی تلاش کرد شاه روی کار بماند. مثلا اگر بخواهم به موردی اشاره کنم، در بحث فروش تسلیحات پیشرفته به ایران، کارتر جلوی کنگره آمریکا می‌ایستد و خیلی سعی می‌کند تا کنگره را برای فروش اسلحه به ایران راضی کند. این اقدام کارتر در حمایت از محمدرضا پهلوی چه میزان اهمیت داشت؟ این مشخصا برای هرکسی مقابل کنگره نمی‌ایستد.

شما در نظر بگیرید ساختار آمریکا کنگره‌محور است، در یک خانواده با روحیه غیرجنگنده، حتی مادرش عضو یکی از انجمن‌های حقوق بشر بود، یعنی رویکرد زنانه و مسالمت‌آمیز داشت و جنگاور و جنگجو نبود و همین رویکرد کارتر باعث شد در تصمیم‌گیری‌ها مردد باشد. بین دو نفر هم مثل سایرس ونس و برژینسکی مانده بود، این دو نظر کاملا متفاوتی داشتند و کارتر رئیسی نبود که تصمیم‌گیری نهایی را انجام بدهد؛ چیزی را نه تایید و نه رد می‌کرد. ناگهان می‌دید برژینسکی، هایزر را به ماموریت می‌فرستاد یا ونس خودش سفر می‌کرد، یک‌سری می‌گفتند نگه دارید، کودتا کنید یا کودتا نکنید. بین این تلاطم‌ها خلئی بود که انقلابیون و رهبران انقلابی می‌توانستند استفاده کنند و مسیر خودشان را بروند.

بحث دیگری که مطرح می‌شود بلافاصله بعد از اینکه کارتر روی کار آمد، می‌گویند شاه نسبتا یک فضای باز سیاسی را ایجاد کرد که در این فضای باز سیاسی خیلی اما و اگر وجود دارد که آیا واقعا چنین فضایی ایجاد شد و منجر به انقلاب شد یا خیر؟ آن طور که خود آمریکایی‌ها نقل کردند گویا شاه می‌خواست سوپاپ اطمینانی ایجاد کند تا اعتراضات موجود کمی تخلیه شود و بعد با همان روال قبلی جلو برود، برای همین به صورت مقطعی کمی فضای باز ایجاد کرده. آیا واقعا این طور بود؟

ما اینجا با دو گزاره مواجه هستیم؛ «سیاست‌های ظاهری شاه برای اعطای آزادی بوده» یا «اصلا آزادی وجود نداشته» چه برسد به اینکه ظاهری باشد، «من به گزاره دوم معتقد هستم» چون در ظاهر اتفاقی که افتاد این بود که گفته شد من سرکوب کردم و اطمینان دارم که اتفاقی نمی‌افتد، حالا یک رنگ‌ولعاب آزادی هم به آن بدهیم. اما حتی اتفاق هم نیفتاد. از من نبرسید بلکه از کسانی که الان جزئی از مخالفان جمهوری اسلامی که آن موقع از جریان غیرمذهبی و غیرانقلابی مخالف پهلوی بودند بپرسید، مثلا از کانون نویسندگان بپرسید. از یادداشت‌هایی که شاملو و ابراهیم گلستان نوشته، همه چهره‌های غیرانقلابی و غیرمذهبی که الان هم مخالف حاکمیت فعلی هستند، آنها روایت کردند که اصلا چنین فضای باز سیاسی در زمان کارتر در ایران ایجاد نشد و چنین چیزی نبود. وقتی گفته می‌شود فضای باز، ماجرای دادگاه خسرو گل‌سرخی چنین محسوب می‌شود؟ اینکه روند اعدام پیش می‌رفت، قبلا تلویزیون پخش نمی‌کرد و بعدش ظاهرش را درست می‌کردند و تلویزیون پخش می‌کرد، اسم این را می‌گذارند رویکرد فضای باز سیاسی؟ این فضای باز سیاسی نیست، بلکه این رنگ‌ولعاب بسیار محدودی است، مثلا خبرنگاران خارجی فرصت پیدا کردند در گفت‌وگوهایشان از شاه انتقاد کنند، قبلا اصلا چنین اجازه‌ای نداشتند، بنابراین در سطح جامعه به هیچ‌عنوان چنین اتفاقی نیفتاد. ارجاع من به یادداشت‌ها، مطالب، مستندها و فیلم‌هایی است که جریان غیرانقلابی را روایت می‌کنند، چه‌ها یا حتی روشنفکران. علت حمایت روشنفکران فرانسوی از انقلاب ایران چه بود که هنوز که هنوز است، سارت و فوکو در فرانسه به‌خاطر حمایت از انقلاب اسلامی سال‌ها بعد از مرگ‌شان ناسزا می‌شنوند؟ اینها با روشنفکران ایرانی ارتباط مستقیم داشته‌اند. اوج فعالیت‌ها بعد از سال ۱۹۶۸ در فرانسه و انقلاب دانشجویی و تظاهرات و اتفاقاتی که افتاده، نشان می‌دهد ایرانیان با روشنفکران فرانسه ارتباط خوبی داشتند، آنها در جریان هستند که چه میزان جنایت اتفاق افتاد. چرا فوکو سه کتاب برای ایرانی‌ها می‌نویسد؟ چرا سارت مخفیانه با ایرانی‌ها جلسه می‌گذاشت و ارتباط می‌گرفت؟ اساسا حتی ظاهر فضای باز هم اتفاق نیفتاده است. خوب است دو کتاب را هم اشاره کنم، یکی سارت در ایران و یکی فوکو در ایران، که این کتاب‌ها به‌صورت منطقی در دیگ کسه اینها گول خوردند. نه تنها اینها می‌گویند گول نخوردیم، بلکه حتی از نوشتن درباره انقلاب ایران پشیمان هم نشدیم، حتی وقتی برخی تندروی‌های بعد از انقلاب را دیدند، طرفدار انقلاب اسلامی ماندند، یعنی اتفاقی که در ۱۰ سال اخیر افتاده این است که با رنگی کردن با رنگی شدن پهلوی دوم مواجه هستیم. پروژه‌ای هست، به‌صورت آکادمیک تطهیر پهلوی را می‌گویند که ما به بیان رسانه‌ای و ژورنالیستی به آن رنگی کردن پهلوی می‌گوییم. اتفاقی که درحال رخ‌دادن است، این است که جنایات اصالت‌دار و واقعیاتی را که داشت اتفاق می‌افتاد، در نظر نمی‌گیرند و از آن طرف اتفاقی را در یک مصاحبه خارجی مثلا بین شاه و خبرنگار مطرح خارجی مثل اوریانا فلاچی- که آن زمان خیلی مطرح بوده- می‌آورند و به آن استناد می‌کنند که شاه فضای باز سیاسی ایجاد کرده بود. در جمع‌بندی پاسخ به این سوال بگویم اساسا فضای باز سیاسی وجود نداشت و حتی رنگ‌ولعاب فضای باز سیاسی هم موجود نبود. آن کسانی که مدعی این فضای باز هستند باید خلاف روایت یکی از اعضای کانون نویسندگان در همان برهه را اثبات کنند. یکی از همین اعضا روایت می‌کرد فضای باز سیاسی بود، چنان آنجا را به هم ریختند و آنها را زدند و به زندان بردند که مثال‌زدنی است. حتی اگر بخواهیم تقلیل‌گرایانه بحث کنیم و بگوییم ظاهر قضیه فضای باز سیاسی بوده، علتش برای آزادی دادن به جامعه نبوده، بلکه شاه برای مهار اعتراضات گاز اشک‌آور می‌زنند و حجم آن گاز آنقدر زیاد بوده